

حدیث روز: <p>امام سجاده(ع)؛ هر کس در هیچ کاری به مردم امید نبیندد و همه کارهای خود را به خدای عزوجل واگذارد، خداوند هر خواسته‌ای که او داشته باشد، اجابت کند.</p>	کنزالعمال
واحه: <p>یک ذره، حیران شده را عقل چو داند کز جمله، خورشید فلک چند نشان است</p>	عطار
اوقات شرعی: <p>اذان ظهر: ۱۲/۸ اذان مغرب: ۱۷/۵۷ اذان صبح (فردا): ۵/۳۳ طلوع خورشید(فردا): ۶/۵۸</p>	

ج‌ام‌د‌ای

■ شایه۳۵-۱۳۳۷-۳۶۳۷۰
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

یکشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۹| ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲| ۲ صفحه| سال بیست و یکم - شماره ۵۸۷۳| استان تهران و البرز ۲۵+ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵+ تومان Sunday - February 7, 2021

وضعیت آب و هوای امروز

تهران ۵ / ۱۴

ایلام ۱ / ۱۲

اردبیل ۴ - / ۱۴

بجنورد ۴ / ۱۷

ساری ۷ / ۱۶

شهرکرد ۵ - / ۱۰

خرم‌آباد ۲ - / ۱۱

یزد ۷ / ۲۲

مهمان داشتیم

چه مهمانی

حامد عسکری – شېستان را جارو کردم.

چراغ‌ها و پنکه را هم خاموش، داشتم قفل دو چرخه را باز می‌کردم بroom که آقا گفت حبيب! گفتم بله آقا گفت بيا. رفتم جلو. بیست و پنج تومن پول داد و گفت: فردا صبح نان داغ بگیر و تخم مرغ و کره، پنیر و خیار و سبزی هم بگیر، شیرینی و حلویات هم بگیر. کم نگذار. مهمان داریم. گفتم این پول زیاد است، گفت بقیه‌اش را گوشت و بشن بگیر به مادرت بگو آبگوشت بگذارد برای ظهر. گفتم خیر باشد.

گفت مهمان عزیزی داریم. کاغذ فرستاده امشب که توی شهربانی ایرانشهر امضای حضورش را بزند، راه می‌افتد می‌آید خروس خون سحر اینجاست. حواست باشد چیزی کم و کسر نباشد. گفتم حالا کی هست. گفت میاید می‌بینیش.

دل توی دلم نبود. آقا معمولاً مهمان غریبه کم نداشت اما هیچ کدام‌شان را این‌جوری عزت و احترام نمی‌کرد. از همه مهمان‌هایش هم خبر داشتم. اسم همه را قبلش می‌گفت.

ولی این یکی را نگفت. گفتنی‌ها را گفت و رکاب زنان از مسجد خارج شدم. هنوز سر شب بود. رفتم پیش سید کاظم گفتم آقا گفتن مهمون داریم پنیر خوب می‌خواهیم.

عزت کرد حلب تازه پنیر باز کرد. نصف قالیشر را گذاشت توی شما و یک ملاقه آب پنیر هم ریخت و حساب کردم وزدم بیرون. پنیر را گذاشتم توی خورجین دو چرخه و به سمت خانه راه افتادم. سر راه رفتم پیش آقای باشتمن و یکی دو کیلو شیرینی تازه سفارش دادم.

گفت این پنجم از صبح توی یخچال بوده، مژه یخچال گرفته. برای آقا می‌خواهی بری فردا ۸ صبح بیا داغ‌داغ ببر. توی شهر همه عاشقش بودند. شیخی بود که سال‌ها پیش از یزد آمده بود بم و ماند گار شده بود.

پیرمرد چشم مردم بود. از بس مردم‌دار بود. فقط خدا می‌داند چقدر تا زندگی به مو رسیده را جوش داده بود و چقدر تا کاسب و ورشکسته را دستگیری کرده بود. مردم هم کم نمی‌گذاشتند. آن شب را تا صبح نخوابیدم.

وقتی آقا اسم مهمان را نمی‌گفت یعنی آدم مهمی است که قرار نیست کسی از حضورش بو ببرد. صبح زود به مادرم سفارش‌های لازم برای آبگوشت را کردم و لباس پلوخوری‌هایم را پوشیدم و زدم بیرون و رفتم پیش شاطر قاسم و پنج تا نان برشته سرخ گرفتم. حیاط مسجد را آب

پاشیدم. بوی زلال آجر بهمنی‌ها بالا زد. چند پر زغال انداختم توی منقل گل که انداخت یک ششته اسفند و کندر هم ریختم رویش و دودی معطر با حسی مقدس برخاست. با بفرمایید بفرمایید آقا، فهمیدم رسیدند. سیدی بلند بالا با ریشی پرپشت و محاسنی انبوه و عینکی کائوچویی. دست

دادیم. توی چشم‌هایم زل زد. بی‌خواهی توی چشم‌هایش دو دو می‌زد. توی شېستان سفره انداخته بودم. ماهیتابه هم داغ بود. تا دست و رویی بشویند، تخم مرغ‌ها را شکستم. نیمرو را کشیدم توی بشقاب و گذاشتم جلوی آقا و مهمان‌شان. صبحانه‌شان را که خوردند. صدایم کرد. زردروی شانه‌ام و گفت خیلی نیمرویت خوش مزه بود. خون به شقیقه‌هایم دودید. ۴۰ سال است.

هربار توی تلویزیون می‌بینمش که توی آن حسینه که مفروش زیلوهای یزدی برای مردم حرف می‌زند، همان تن صدا می‌پیچد توی گوشم: نیمرویت خیلی خوشمزه بود.

طاهره آشنایی – عباس محبی برای نسل‌های بعد از انقلاب به‌خصوص برای دهه پنجاهی‌ها و دهه شصتی‌ها، شخصیت کم‌دی است که صدای او را در برنامه صبح جمعه با شما می‌شنیدند یا او را در جُنگ هفته که عصرهای جمعه از شبکه یک پخش می‌شد در نقش جان‌علی می‌دیدند. مردی روستایی که به شهر آمده بود و اتفاقات بازمه‌ای برایش رقم می‌خورد. عباس محبی با ترانه عمله دسته‌دسته، به شهرت رسید و عموم مردم او را شناختند و اکنون هم بعد از گذشت سی و چند سال باز هم او را با کم‌دی‌هایش و جان‌علی می‌شناسند. شاید کمتر کسی بداند که قبل انقلاب او همافر بوده و در جریان انقلاب به‌خیابان هم می‌آمده و در تظاهرات شرکت می‌کرده و با ایده‌های شهید مطهری، آیت‌... طالقانی و دکتر شریعتی آشنا بوده و دوست داشته انقلاب پیروز شود تا استقلال و آزادی در کنار جمهوری را تجربه کند.

■ وقتی تک‌نیسین اف – ۴، بازیگر شد

محبی از این‌که سال ۵۷ جزو همافران بوده و این گروه از اولین نظامیانی بوده‌اند که با امام خمینی(ره) بیعت کرده‌اند، احساس خوبی دارد.

می‌گوید: من سال ۵۴ به نیروی هوایی، دسته همافران پیوستم. به تاتار و بازیگری علاقه داشتم اما حضور در این حرفه، مخارج زندگی را تامین نمی‌کرد و به همین دلیل به نیروی هوایی پیوستم. همافران، تک‌نیسین‌هایی بودند که در شاخه‌های مختلف کار می‌کردند از الکتریک بگیر تا موشک و بقیه. من در بخش «وی‌پن» بودم و تک‌نیسین هواپیماهای «اف – ۴» بودم. آن زمانی که من به نیروی هوایی پیوستم، اساتید ایرانی آنقدر در کارشان بی‌شرف کرده بودند که دیگر ما را برای آموزش به آمریکا اعزام نکردند و در ایران آموزش‌های لازم را دیدیم. هم‌زمان که در نیروی هوایی خدمت می‌کردم

در خفا بازیگری را هم ادامه می‌دادم اما بعد از پیروزی انقلاب دیگر بازی در تئاتر در خفا نبود و من و چند نفر دیگر از همافران علاقه‌مند به بازیگری، گروهی را تشکیل دادیم و در تئاتر شهر نمایش‌هایی را ضبط می‌کردیم که عصر جمعه از تلویزیون پخش می‌شد. بعد مدتی من با شخصیت «جان‌علی» به شهرت رسیدم.

■ در جریان انقلاب، همافران پیشگام بودند
محبی درباره سال ۵۷ می‌گوید: روز عید فطر در نماز عید شرکت کردم که به امامت آیت‌... طالقانی برگزار شد. بعد از نماز بود که مردم با حضور آیت‌... طالقانی و آیت‌... مطهری در

شاه روی خاک

شاهان در تمام ادوار تاریخ شکل و شمایل‌ی یکسان دارند. چه مثل شاهان زندگی خود را وکیل رعایا بخوانند و در عیان و نهان به خواص و عوام بگویند که من خادم و نماینده مردمم و آمده‌ام که برایشان یک زندگی بهتر بسازم، چه مثل شاهان قاجاری خود را سایه خدا بخوانند و رعایا را بنده و نوکر خود بدانند. هر چه باشند و هر ردایی که روی دوش خود بیندازند، یک چهره دارند و آن همان است که مجسمه‌ها از آنها به مردم نشان می‌دهند.

این‌که شاهان از قدیم دوست داشته‌اند از خود مجسمه‌سازند و در میدان‌های بزرگ شهر بگذارند، رسمی است که درحقیقت مشخص نیست نیت درونی از آن‌چه بوده‌است یا صریح‌تر این‌که آدم باید در مسند قدرت باشد تا بداند در آن سری که تاج رویش سنگینی می‌کند چه می‌گذرد. هر چه



در خفا بازیگری را هم ادامه می‌دادم اما بعد از پیروزی انقلاب دیگر بازی در تئاتر در خفا نبود و من و چند نفر دیگر از همافران علاقه‌مند به بازیگری، گروهی را تشکیل دادیم و در تئاتر شهر نمایش‌هایی را ضبط می‌کردیم که عصر جمعه از تلویزیون پخش می‌شد. بعد مدتی من با شخصیت «جان‌علی» به شهرت رسیدم.

■ در جریان انقلاب، همافران پیشگام بودند
محبی درباره سال ۵۷ می‌گوید: روز عید فطر در نماز عید شرکت کردم که به امامت آیت‌... طالقانی برگزار شد. بعد از نماز بود که مردم با حضور آیت‌... طالقانی و آیت‌... مطهری در محله دروس و مسجد هدایت تظاهرات کردند و به سمت مسجد امام جواد(ع) هفت تیر حرکت کردیم و هر چه جلوتر می‌رفتم تعداد مردم بیشتر می‌شد اما آیت‌... طالقانی مدام به تظاهرکنندگان تذکر می‌دادند که به کسی یا اموال عمومی صدمه نزنند. هلی کوپترها به منطقه آمده بودند و سران کشور تظاهرات را از نزدیک می‌دیدند. شنیده می‌شد که شاه هم داخل یکی از هلی کوپترها بوده و تظاهرات را دیده. سخنرانی آیت‌... طالقانی تأثیر زیادی بر مردم و حرکت‌های انقلابی آنها داشت. روزی هم که همافران به دیدار امام خمینی رفتند و با ایشان بیعت کردند و آن عکس معروف در آمد، تأثیر خیلی زیادی بر پیروزی انقلاب داشت.

روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماي جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی	
تهران ، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۱۹ تلفن: ۰۲۱-۳۳۰۴۰۰۰، دورنگار تحریریه: ۲۲۲۶۲۵۲ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۶۱۸۴۱۳ مصورمشترکین: ۴۴۲۹۳۰۰ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰۰ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۲۴ چاپ: چاپخانه روزنامه جام‌جم	<div><div><div><div><div><div></div><div></div></div></div><div><div><div></div><div></div></div></div><div><div><div></div></div></div></div></div></div> <div> <div><div> </div><div> </div></div> <div><div> </div><div> </div></div> </div> <div> <div><div> </div><div> </div></div> <div><div> </div><div> </div></div> </div>



روایت عباس محبی از حضورش در نیروی هوایی و حال و هوای روزهای انقلاب

روحیه همافران انقلابی بود

نظامیان دیگر هم با دیدن این عکس تشویق شدند که به انقلاب بپیوندند. این را هم بگویم که نوع تفکر همافران با دیگر نظامیان کاملاً متفاوت بود. آنها بدون هیچ ترسی به انقلاب پیوستند و نشان دادند که از نظر اعتقادی با دیگر نظامیان فرق دارند. همافران از نظر روحیه انقلابی، پیشگام بودند.

■ مراقبت از پایگاه‌های هوایی

محبی می‌گوید: همافرانی که به دیدار امام (ره) رفتند، نمایندگان همه همافران بودند. اگر قرار بود همه ما به این دیدار برویم که کل خیابان انقلاب پر از همافر می‌شد! خاطرم هست که خیلی از سربازان به فرمان امام (ره) پادگان‌ها را ترک کرده بودند اما ما می‌دانستیم که باید از پایگاه‌هایمان مراقبت کنیم. من آن زمان در پایگاه یکم شکاری مهر آباد بودم و مثل یک سرباز اسلحه روی دوشم بود و در کنار دیگر همافران از پایگاه محافظت می‌کردیم. در آن شرایط نباید پایگاه را ترک می‌کردیم؛ کلی هواپیما و اسلحه و مهمات داخل پایگاه بود و ما به آنها به چشم سرمایه ملی نگاه می‌کردیم و خودمان را موظف کرده بودیم از آنها محافظت کنیم. من و چند تا از دوستانم شب ۱۲ بهمن کشیک بودیم و همان شب قرار گذاشتیم که به استقبال امام برویم. یادم هست تا میدان شوش با ماشین رفتم اما بقیه راه را پیاده رفتم. سخنرانی هم که تمام شد، پیاده برگشتم. سال‌های قبل از پیروزی انقلاب خیلی کتاب می‌خواندم. کتاب‌های شهید مطهری و آقای شریعتی را می‌خواندم و هر جا امکانش بود به جلسات سخنرانی می‌رفتم. هم در نیروی هوایی و دسته همافران بودم اما جسته ریخته بازیگری می‌کردم و هم در جریان انقلاب بودم. بعد از بازنشسته شدن از نیروی هوایی هم که کلا به رادیو آمدم و بازیگری در این رسانه را ادامه دادم و فعلاً هم که هستم؛ بقیه‌اش را هم هر چه خدا بخواهد....

امروز در تاریخ:

✘ **جمعی از پرسنل نیروی هوایی** با انجام رژه و خواندن سرود در مقابل امام خمینی(ره)، با انقلاب و رهبران اعلام همبستگی کردند. / روز نیروی هوایی
✘ **شریف‌امامی** که از طرف دادستانی ممنوع‌الخدمه شده بود، از کشور گریخت.
✘ **قره‌باغی، ارش** را از دخالت در سیاست برحذر داشت.
✘ **طرفداران قانون اساسی** در سالن بدمیتون امجدیه اجتماع کردند.

حکمت ۴۰:

✘ **درویش** نشود کسی که میانه‌روی کند.

همیشه یک چماق

امید مهدی نژاد – ارتش، از یک‌طرف مردمی بود و از طرف دیگر شاهنشاهی. مردمی بود چون بدنه ارتش را همین مردم و اتفاقا طبقات محروم آن شکل داده بودند و شاهنشاهی بود چون موظف به حفظ کیان نظام شاهنشاهی بود و به همین دلیل حقوق می‌گرفت. مردم، این موقعیت دوگانه را درک می‌کردند و در برخورد با ارثشی‌ها متصف بودند. مردم این موقعیت را درک می‌کردند و حساب‌گاری‌ها را ارثشی‌ها جدا می‌کردند؛ هر چند در برخورد با گاردی‌ها هم جانب انصاف را داشتند.

دسته‌ای از معترضان به سمت سربازان صف‌بسته حرکت می‌کردند. یکی از سربازان تیری هوایی شلیک می‌کرد و دسته در حالی‌که عقب می‌رفت، می‌گفت: پول نفتمونه، یکی یکی در کن. دسته، بار دیگر به سمت سربازان حرکت می‌کرد. یکی از سربازان سلاحش را روی رگبار تنظیم می‌کرد و هوایی می‌زد. دسته عقب می‌رفت و می‌گفت: پول گازمونه، رگباری در کن.

و در نهایت، دسته دوباره به سمت سربازان می‌رفت و این‌بار می‌خواند: جون ممد دماغ یکی دیگه در کن و فرار کنان پراکنده می‌شد: «پول نفتمونه یکی یکی در کن / پول گازمونه رگباری در کن / جون ممد دماغ یکی دیگه در کن»

■ فقط همافران

همافران، افسران و درجه‌داران نیروی هوایی اولین اعضا از نیروهای مسلح بودند که به انقلاب مردم پیوستند. بیعت جمعی از افسران نیروی هوایی با امام‌خمینی در روز ۱۹ بهمن ۵۷ نقطه اوج این همراهی با انقلاب بود. عکسی که از این دیدار در روزنامه کیهان منتشر شد، کمک بسیاری به تزلزل ارتشیان در حمایت از رژیم شاه کرد. مردم قدرشناسی‌شان از نیروی هوایی و گله‌شان از سایر نیروها را این چنین ابراز کردند:

«ای نیروی زمینی / بی‌رگ سبب‌زمینی

ای نیروی هوایی / تو نور چشم مایی»

و البته این چنین:

«این است شعار دختران: شوهر فقط همافران!»

■ ناهم‌دردی

به‌ظاهر همه با هم بودند. با یک هدف مشترک که «سرنگونی رژیم شاه» بود. همه در این‌که می‌خواهند چه چیز نباشد با هم متفق بودند اما وقتی پای این پرسش به میان می‌آمد که «حالا چه چیز باشد؟» راه‌ها از هم جدا می‌شد. مردم «حکومت عدل اسلامی» می‌خواستند و بعضی‌ها «جامعه بی طبقه بی خدا». بعضی‌ها می‌گویند وقتی روحانیون حاکم شدند، آن «بعضی‌ها» را کنار زدند اما بررسی‌ها نشان می‌دهد این خود مردم بودند که در همان بچوحه، صف‌ها را جدا می‌کردند و جدا می‌خواستند. مردم وقتی می‌دیدند گروهکی‌های چپ‌مشرّب، در صف آنها جا خوش کرده‌اند، به خروش می‌آمدند و فریاد می‌زدند:

«رد ما درد تو نیست / برو گمشو کمونیست»

■ کدوم شاه؟

در زمستان ۵۷ کمتر کسی را می‌شد پیدا کرد که شاه را دوست داشته باشد و بسیار کمتر کسی را که دوست داشتش را ابراز کند. در زمستان ۵۷ کسی پیدا شده بود که شاید تمام مردم ایران آرزوی جاوید بودنش را می‌کردند. آن هم نه همین‌طور ساده و الکی. مردم می‌خواستند همه بفهمند «خمینی» را به جای «شاه» نشانداند و دیگر در هیچ‌جای قلب‌شان جایی برای شاه باقی نمانده‌است.

دسته‌ای جمع می‌شد و شروع به شعار دادن می‌کرد: «جاوید شاه». خوب که می‌گرفت، ناگهان یکی از میان جمع می‌پرسید: «کدوم شاه» و از جمعیت صدایی کوبنده برمی‌خاست: «شاه نجف، خمینی»

«جاوید شاه / کدوم شاه / شاه نجف خمینی»